

آقای توتو به لانه‌ی زنبورها نگاه کرد و گفت: «من همیشه مجبورم  
توی این گوی بمانم. ای کاش می‌شد برای هر فصل یک خانه داشته  
باشم.»



پودانا گفت: «یعنی چه خانه‌هایی؟ مگر چندتا خانه داریم؟»  
آقای توتو گفت: «مثلا یک خانه برای فصل بهار، یک خانه‌ی ویلایی  
رو به روی دریا برای تابستان، یک خانه‌ی چادری برای فصل پاییز و  
یک خانه‌ی یخی برای فصل زمستان.»  
و رفت توی خیالاتش.

پودانا آقای توتو را دوست دارد و همیشه دلش می‌خواهد خوشحالش  
کند. برای همین گفت: «کاری ندارد، من هم مثل زنبورها و مورچه‌ها  
برای تو خانه می‌سازم.»





به نزدیک ترین باغ یا پارک محل زندگیت برو و شاخه‌های خشکی که بر روی زمین ریخته است را جمع کن. می‌توانی با آنها یک خانه‌ی کوچک درست کنی؟ به کمک کامواهای رنگی، خرده چوب‌ها را به شکل در، دیوارها و سقف خانه به هم وصل کن.



به کمک بزرگترها چند تکه چوب به همراه چسب چوب، میخ و چکش آماده کن و یک کلبه‌ی چوبی بساز. کلبه را به سلیقه‌ی خودت رنگ کن.



پودانا با کمک تخته‌های چوب، میخ و چکش یک کلبه‌ی چوبی قشنگ برای آقای توتو ساخت.  
آقای توتو خوشحال شد و خواند:

دلنگ و دولونگ، دنگ دنگ  
با تکه‌هایی از سنگ  
با آجر و با آهن  
خیلی کوچک یا که پهن  
با گل و با چوب، چوب  
خونه می‌سازیم، خوب خوب





کلبه‌ی چوبی را بکش و آن را رنگ کن. فکر می‌کنی کلبه باید کجا باشد؟ توی مزرعه؟ جنگل؟ کنار دریا؟